

مذاکره، برای مقاومت یا تسلیم؟! جنگ شناختی، چیستی و چگونگی روشن‌فکری غیرمسلولانه مقاومت، آری؛ سازش، نه گفت‌وگویی میان عقل، ایمان و آینده انسان برای مردم غزه، چه باید کرد؟ نقدی بر دیدگاه‌های اخیر یکی از کنش‌گران سیاسی تحریف واقعیت شروع جنگ تحمیلی

مذاکره، برای مقاومت یا تسلیم؟!



حسین با قیام عاشورا، امام حسن با صلح استراتژیک، حضرت زهرا و امام سجاد با روش‌های فرهنگی و معنوی، امام باقر و امام صادق با جهاد علمی و حتی مسئله تقیه، همگی جلوه‌های مختلف مقاومت بوده‌اند. بنابراین در این چارچوب فقط قیام امام حسین مصداق مقاومت نیست؛ بلکه موارد دیگر هم که گاه می‌توانند به تعبیر رهبر معظم انقلاب در قالب نرمش قهرمانانه تعریف شوند، جلوه‌های دیگری از مقاومت در برابر نظام سلطه می‌باشند.

شواهد عینی

برای شفاف‌تر شدن مرز میان «مذاکره ذیل مقاومت» و «مذاکره ذیل سازش»، می‌توان آن را در قالب نمونه‌های تاریخی و معاصر دسته‌بندی کرد. پیمان‌های صلح حدیبیه و صلح امام حسن با حاکمان طاغوت و نیز تعامل و همکاری مقطعی امام علی با خلفا و سایر ائمه با حاکمان طاغوت، جلوه‌هایی از مذاکره و نرمش قهرمانانه ذیل مقاومت است که ضمن حفظ خطوط قرمز اعتقادی، از فرصت آramش برای تقویت قدرت جامعه اسلامی و بهره‌گیری از فضای جدید برای گسترش معارف اهل بیت - بدون پذیرش مشروعیت کامل حاکم ستمگر - استفاده می‌کردند.

شواهد عینی مذاکره ذیل سازش یا تسلیم در دوره معاصر از جمله شامل پیمان ترکمانچای و کاپیتولاسیون در ایران زمان قاجار و پهلوی و قرارداد کمپ دیوید از سوی دولت مصر می‌باشد. در قرارداد ننگین ترکمانچای که بین دولت قاجار با دولت روسیه پس از شکست نظامی و بدون حفظ منافع راهبردی ایران به امضا رسید، ضمن از دست رفتن اراضی وسیعی از خاک ایران، دولت با حق قضاوت کنسولی نیز موافقت و عزت ایران را نابود کرد.

در خصوص مذاکرات برجام نیز اگر شروط نه‌گانه رهبر معظم انقلاب به دقت رعایت می‌شد، می‌توانست مصداق کاملی از مذاکره ذیل مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تلقی گردد. این مذاکرات در سال ۲۰۱۵ ابتدایه عنوان ابزاری برای رفع تحریم‌ها، حفظ توان هسته‌ای در سطح راهبردی و خنثی‌سازی سناریوی جنگ استفاده شد، اما متأسفانه به دلیل عدم رعایت شروط مورد تأکید رهبر معظم انقلاب و ضعف در تضمین‌ها نتوانست اهداف ایران را تحقق بخشد و هزینه‌هایی بر کشور تحمیل کرد.



برخی تحلیل‌گران یا سیاستمداران در قالب یک «میانه‌روی ظاهری» تلاش می‌کنند دوگانه روشن «مقاومت - سازش» را به یک سه‌گانه «مقاومت - مذاکره - سازش» تبدیل کنند، تا چنین القا شود که مذاکره یک مسیر مستقل و مجزا از منطق مقاومت یا سازش است؛ اما در منطق راهبردی و از منظر فقه سیاسی اسلام، مذاکره ذاتاً یک ابزار است، نه یک راهبرد مستقل. کارکرد و مشروعیت آن وابسته به چارچوبی است که در آن انجام می‌گیرد:

۱. مذاکره مشروع، ذیل مقاومت

مذاکره‌ای از دیدگاه اسلام مورد پذیرش است که گفت‌وگو با طرف مقابل، بدون زیر پا گذاشتن خطوط قرمز، ارزش‌ها و مصالح بنیادی امت اسلامی انجام شود. این گونه مذاکرات ابزاری برای مدیریت بحران، خرید زمان، یا کاهش تهدیدات با حفظ عزت و اقتدار ملی است. مانند مذاکره در صلح حدیبیه در دوره پیامبر که با وجود بندهای ظاهراً نابرابر، منجر به تقویت جبهه مسلمانان و جذب قبایل مختلف به اسلام شد؛ اما بعد از نقض عهد کفار نسبت به مفاد پیمان حدیبیه، با وجود تلاش ابوسفیان برای مذاکره با پیامبر جهت حفظ این پیمان، در خواست وی قاطعانه رد شد و پیامبر خدا حاضر به مذاکره با وی نشد.

۲. مذاکره نامشروع، ذیل سازش یا تسلیم

مذاکره کشور اسلامی با دشمنان از دیدگاه اسلام، زمانی نامشروع است که کشور اسلامی در موضع ضعف کامل، به پذیرش شروط تحمیلی تن داده و یا از اصول و آرمان‌های خود چشم‌پوشی نماید. البته گاهی کشور اسلامی مجبور است برای خرید زمان، یا کاهش تهدیدات بدون زیر پا نهادن اصول و ارزش‌های اسلامی، تن به مذاکره با دشمنان دهد؛ اما این نیز به معنای سازش و ترک مقاومت نیست؛ بلکه در ادامه مقاومت قرار می‌گیرد. رهبر معظم انقلاب اسلامی در همین چارچوب، مفهوم «نرمش قهرمانانه» را مطرح کرده‌اند؛ به این معنا که انعطاف‌پذیری تاکتیکی می‌تواند بخشی از مقاومت باشد، مشروط بر آنکه خط مشی اصولی، غیرقابل معامله بماند. ایشان در تبیین سیره اهل بیت از مفهوم «انسان ۲۵۰ ساله» استفاده کرده و نشان داده‌اند که همه ائمه، با وجود تفاوت شرایط و روش‌ها، مسیر واحدی از مقاومت را پیموده‌اند؛ امام

جنگ شناختی، چپستی و چگونگی

می شود آنچه واقعیت ندارد به جای واقعیت نشان داده شود. «مغالطات»، خطرناک ترین ویروس زندگی بشریت است. امیرالمومنین علیه السلام در کلام زیر، به وضوح این مطلب را بیان کرده است:

«اگر باطل بودن باطل یا حق بودن حق، کاملاً آشکار بود که هیچ مشکلی ایجاد نمی شد؛ اما در صحنه زندگی، عده ای برای جلو بردن باطل خود، جزئی از حق را به آن اضافه می کنند و با استناد به آن، کل باطل خود را جاری می کنند». (الکافی، ج ۱ ص ۵۴)

این وضعیت در عملکرد رسانه ها به وضوح دیده می شود؛ یعنی واقعه ای اتفاق افتاده است که نشان داده می شود، ولی تحلیل و تفسیری که روی آن گذاشته می شود، سبب می شود درک و احساسی که مخاطب از آن واقعه پیدا می کند با آنچه در صحنه اصلی ایجاد شده است متفاوت شود.

دانش کشف مغالطات در علم منطق مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و از اصلی ترین مراکز که آموزش داده می شود، در حوزه های علمیه است. اگر حوزه های علمیه، دانش کشف مغالطات را به زبان عرفی تبدیل کنند و مثال های متعدد از زندگی روزمره بزنند و بسته آموزشی «مغالطه شناسی» به صورت انبوه در مراکز مختلف آموزشی و فرهنگی فعال شود، آنگاه افکار عمومی جامعه نسبت به جنگ شناختی، سپر دفاعی پیدا خواهد کرد.

ایجاد مهارت کشف مغالطات رسانه ای، نیاز اورژانسی جامعه برای برقراری ثبات و تعادل و ادامه حرکت به سمت رشد و پیشرفت است و از مأموریت های اضطراری حوزه های علمیه و مراکز آموزشی و پژوهشی حوزوی است که لوازم این آموزش را فراهم کنند.

بستر «جنگ شناختی»، این گونه حاصل می شود. جنگ شناختی (Cognitive Warfare) تأثیرگذاری بر افکار، باورها، تصمیمات و رفتارهای گروه های اجتماعی مانند شهروندان، نخبگان یا تصمیم گیرندگان، از طریق ایجاد انحراف در ادراک و آگاهی آنهاست. جنگ شناختی می خواهد حقیقت را در ذهن هدف تغییر دهد تا آن طور که مهاجم می خواهد بیندیشد و عمل کند. جنگ شناختی نامرئی و تدریجی است.

سلاح جنگ شناختی

در جنگ شناختی، از چه سلاحی استفاده می شود؟ پاسخ یک کلمه است: مغالطات.

در مباحث سواد رسانه ای، گفته می شود که ابزارهای جنگ شناختی عبارتند از: اخبار جعلی با هدف ایجاد سردرگمی و

بی اعتمادی، بمباران اطلاعاتی به هدف ایجاد فرسودگی فکری، هم افزایی های رسانه ای و ایجاد حباب اطلاعاتی به هدف ایجاد باورهای سریع، استفاده از پیام ها و تصاویر کوتاه برای ایجاد نفرت یا گرایش، ترس یا ناامیدی که در همه اینها از تکنولوژی، از چهره های محبوب، از دوره های آموزشی و فرهنگی، از فیلم و موسیقی، نوع پوشش و غذا و... استفاده می شود. همه اینها یک جوهره دارند و آن هم «مغالطه» است.

«مغالطه»، مهارتی است که در آن تلاش

آنچه زندگی انسان ها را هم در ظاهر و هم در باطن مدیریت می کند و حرکت می دهد «اراده های انسان ها» است. اگر بخواهیم عیار کسی را بسنجیم، باید ببینیم اراده های او به چه چیزهایی تعلق می گیرد و چه مقدار برای رسیدن به آنها استوار است و چه چیزهایی در اراده او تأثیر می گذارند.

نزاع خیر و شر و حق و باطل، در تاریخ زندگی انسان ها، مقابله اراده ها بوده است؛ اراده کسانی که «خودمحور و لذت محور» هستند و نفع و ضرر دیگران برای آنها اهمیتی ندارد، با اراده کسانی که به دنبال «خیر جمعی و خیر پایدار» در همه مراتب نیازهای فردی و اجتماعی هستند. در بستر دینی و ایمانی، تعیین مصادیق خیر جمعی و خیر پایدار، توسط خداوند انجام می شود و اراده های انسان ها را جهت می دهد.

بر این اساس، اگر کسی بخواهد بر دیگران

سلطه داشته باشد (یعنی تصمیم ها و رفتارهای آنها را در جهت منافع خود حرکت بدهد) کافی است آگاهی های آنها را از واقعیت ها دور کند و به توهماتی که به جای آن ساخته است مشغول کند و همچنین بسترهایی را فراهم کند که احساس ها و تمایلات افراد نسبت به آنچه واقعیت است، منفی بشود و نسبت به آنچه او می خواهد مثبت شود.

سلطه جویان همیشه در قدم اول، اذهان را تسخیر می کنند و تلاش می کنند تا افراد، هدفشان آن گونه که آنها می خواهند فکر کنند و بپسندند.

بر این اساس، اگر کسی بخواهد بر دیگران سلطه داشته باشد (یعنی تصمیم ها و رفتارهای آنها را در جهت منافع خود حرکت بدهد) کافی است آگاهی های آنها را از واقعیت ها دور کند و به توهماتی که به جای آن ساخته است مشغول کند و همچنین بسترهایی را فراهم کند که احساس ها و تمایلات افراد نسبت به آنچه واقعیت است، منفی بشود و نسبت به آنچه او می خواهد مثبت شود.

روشنفکران غیرمسئول

منصف باید در تحلیل پدیده‌های اجتماعی از معیارهای ثابت و یکسانی استفاده کند تا تحلیل او از اعتبار علمی لازم برخوردار باشد.

۴. مغالطه در تعریف «مردم سالاری دینی» و خلط مبنایی

ادعای برخی منتقدان مبنی بر اینکه «نظام باید صرفاً بازتاب خواست مردم باشد، بی‌اعتنا به ایمان یا بی‌ایمانی آنان»، مغالطه مفهومی آشکاری است. این گزاره با مبانی جمهوری اسلامی که در اصل ۵۶ قانون اساسی تصریح می‌کند: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست»، در تعارض مستقیم قرار دارد. نظام ایران «مردم سالاری دینی» است نه لیبرال دموکراسی؛ یعنی حق تعیین سرنوشت مردم در چارچوب احکام الهی تعریف می‌شود. نادیده گرفتن این تمایز بنیادین، به معنای نفی هویت قانونی و فلسفی نظام است و می‌تواند به سوء تفاهم‌های عمیق‌تری منجر شود.

۵. گزینش‌گری در نقد قدرت و جانبداری نظام‌مند

یکی دیگر از آسیب‌های گفتمان انتقادی، گزینش‌گری در نقد قدرت است. به عنوان مثال، برخی منتقدان به ماجرای حوزه علمیه «ازگل» اشاره کرده و فساد اقتصادی را به برخی روحانیون نسبت می‌دهند، اما درباره فساد گسترده مدیران غیرروحانی در همان دوره یا ادوار دیگر سکوت می‌کنند. جالب‌تر آنکه در همان زمان، از پرداخت «حقوق‌های متناسب با تخصص» به مدیران غیرروحانی دفاع می‌کردند. این انتقاد گزینشی و فاقد شمولیت، بیش از آنکه علمی باشد، نشان‌دهنده جهت‌گیری سیاسی خاص است و می‌تواند اعتبار تحلیل را زیر سوال ببرد.

نتیجه‌گیری: آسیب‌های روشنفکری غیرمسئولانه

به نظر می‌رسد که برخی رویکردهای انتقادی، خواسته یا ناخواسته، در دام چهار آفت روشنفکری غیرمسئولانه گرفتار شده‌اند:

■ تاریخ‌گریزی: نادیده گرفتن مستند نقش جنگ نرم دشمن در تحولات فرهنگی و تمرکز صرف بر عوامل داخلی.

■ گزینش‌گری ایدئولوژیک: تمرکز بر نقد روحانیت و سکوت درباره فساد جریان‌های همسو یا دیگر بخش‌های جامعه.

■ سکولاریسم پنهان: تقلیل دین به امر خصوصی تحت لوای دموکراسی خواهی، بدون توجه به جایگاه دین در نظام مردم سالاری دینی.

■ تعمیم ناروا: کلی‌پردازی درباره نهاد روحانیت بر اساس موارد خاص و معدود، به جای تحلیل جامع و منصفانه.

از این رو، به نظر می‌رسد که اگر برخی روشنفکران دغدغه اصلاح و بهبود وضعیت جامعه را دارند، باید از قطبی‌سازی و تخریب هویت دینی نظام پرهیز کرده و به نقد‌های سازنده، منصفانه و همه‌جانبه روی آورند. همانطور که حافظ می‌فرماید:

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد

ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

نقد واقعی و اثربخش، نقدی است که از انصاف و جامع‌نگری برخوردار باشد و به جای دامن زدن به اختلافات، راهگشای حل مشکلات باشد.

در سال‌های اخیر، مباحث متعددی پیرامون وضعیت دین‌داری در ایران و عوامل مؤثر بر تحولات آن مطرح شده است. در این میان، برخی تحلیل‌ها، انگشت اتهام را مستقیماً به سوی نهاد روحانیت نشانه رفته و آن را مسبب اصلی افول دین‌داری می‌دانند. این رویکرد، هرچند ممکن است حاوی نکات قابل تأملی باشد، اما از منظر علمی و روش‌شناختی دچار کاستی‌های جدی است که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. تقلیل‌گرایی جامعه‌شناختی و ساده‌اندگاری در تحلیل دین‌داری

یکی از ضعف‌های عمده در برخی تحلیل‌ها، تقلیل‌گرایی جامعه‌شناختی است. پیچیدگی پدیده دین‌داری و عوامل مؤثر بر آن، اجتناب‌ناپذیر است. عواملی نظیر جنگ روانی سازمان‌یافته دشمن، تحریم‌های فرهنگی، تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای و جهانی شدن سبک زندگی، همگی در کنار سایر مسائل داخلی، بر تحولات دین‌داری در ایران تأثیرگذار هستند. با این حال، برخی تحلیل‌ها، تمامی این عوامل را صرفاً به «عملکرد روحانیت» تقلیل می‌دهند. این نگاه، غفلت آشکار از داده‌های میدانی است. به عنوان مثال، پژوهش‌های معتبر مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا) در سال ۱۴۰۲ نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از جوانان ایرانی، تأثیر فضای مجازی هدایت شده توسط دشمن را عامل اصلی گسست از سنت‌های دینی می‌دانند. نادیده گرفتن چنین شواهدی، تحلیل را از چارچوب علمی خارج کرده و به سمت ساده‌سازی و سطحی‌نگری سوق می‌دهد.

۲. تعمیم ناروا و نادیده‌گیری خدمات نهاد روحانیت

یکی دیگر از اشکالات موجود در این نوع تحلیل‌ها، تعمیم ناروا و نادیده گرفتن خدمات گسترده نهاد روحانیت است. روحانیت ایران، نهادی بسیار متکثر با بیش از ۲۰۰ هزار عضو است که بخش عمده آن، به ویژه در شهرها و روستاهای محروم، در حفظ انسجام اجتماعی و تأمین امنیت روانی جامعه نقش بسزایی ایفا می‌کند. مطالعات میدانی نشان می‌دهد که حضور این روحانیون در بحران‌هایی مانند سیل، زلزله یا همه‌گیری کرونا، از فروپاشی پیوندهای اجتماعی جلوگیری کرده است. تعمیم عملکرد بخشی از این نهاد به کل آن، مغالطه ترکیب محسوب می‌شود. همچنین، سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی که همواره بر حقوق مردم، مبارزه با فساد و عدالت تأکید دارد، نمونه‌ای عینی از گفتمان اقتناعی و غیرفاسد در بالاترین سطوح است که متأسفانه در برخی تحلیل‌ها عاقدانه نادیده گرفته می‌شود.

۳. دوگانگی معیار در تبیین مسئولیت‌ها و فقدان انسجام علمی

برخی منتقدان در تبیین مسئولیت‌ها دچار دوگانگی معیار می‌شوند. به عنوان مثال، از یک سو افول دین‌داری و معنویت را به روحانیت نسبت می‌دهند و نقش جنگ نرم را نادیده می‌گیرند؛ اما از سوی دیگر در تحلیل افول اقتصادی دوران اصلاحات، صرفاً تحریم‌های دشمن را عامل اصلی دانسته و از نقد عملکرد مدیریت آن دولت خودداری می‌کنند. این دوگانگی در ارزیابی مسئولیت‌ها، نشان‌دهنده جهت‌گیری سیاسی و فقدان انسجام علمی است. یک نظریه پرداز

مقاومت، آری؛ سازش، نه

محیط بین الملل، فضایی سیال، پویا و غیرقابل پیش بینی است. «رنالسم سیاسی»، به عنوان یکی از برجسته ترین نظریه های روابط

بین الملل، بر این واقعیت تأکید دارد که دولت ها همواره در حال انطباق با تحولات و تغییرات محیطی هستند. در این صورت راهبردها و تاکتیک های دفاعی - امنیتی یک کشور، باید متناسب با تحولات و رویدادهای جهانی، منطقه ای و داخلی بازنگری و بهینه شوند تا اثربخشی خود را حفظ کنند. به طور مثال، محور مقاومت در مواجهه با رژیم صهیونیستی، از

جنگ های کلاسیک به الگوی جنگ ترکیبی و جنگ سایبری تغییر مسیر داده است. این پویایی که به شکل سرمایه گذاری در فناوری، آموزش و شبکه سازی منطقه ای و دیگر تاکتیک های امنیتی نمود دارد، تنها ذیل مقاومت - نه سازش - تعریف می شود؛ زیرا مشکل اصلی اینجاست که سازش وابستگی ایجاد می کند و ظرفیت تغییر تاکتیک را محدود می سازد.

کشور سازش گر، چون استقلالی از خود ندارد، راهبردها و تاکتیک های امنیتی او نیز فاقد پویایی لازم است ضمن آنکه طرف مقابل یعنی قدرت مسلط نیز از «اهرم توافق» برای کنترل رفتار کشور زیر سلطه استفاده می کند و آزادی و اختیار عمل کامل را از او سلب می کند. به بیان ساده، امنیت مانند یک مسابقه پویا است؛ اگر در مقاومت، این پویایی ابزار رشد قدرت ملی است، در سازش گاهی به جای رشد، صرفاً هزینه ای برای ماندن در سطح موجود می شود.

شواهد عینی

موفقیت جبهه مقاومت در خنثی سازی برخی طرح های آمریکا در سوریه و عراق که با تاکتیک های عملیاتی پویا و به روز همراه بوده است، نتیجه همین انعطاف عملیاتی است. در عراق پس از ظهور داعش، شاهد تغییر راهبرد نیروهای مقاومت بوده ایم. ظهور گروه تروریستی داعش در سال ۲۰۱۴، تهدید جدی برای منطقه و امنیت عراق ایجاد کرد. در واکنش به این تهدید، نیروهای مقاومت در عراق، که پیش از آن بیشتر بر راهبرد دفاعی متمرکز بودند، راهبرد خود را به «حملات پیش دستانه» تغییر دادند. این تغییر تاکتیکی، که با هدف مقابله مؤثر با تهدید و جلوگیری از گسترش آن صورت گرفت، نقش بسزایی در آزادسازی موصل و شکست نهایی داعش در عراق ایفا کرد. این نمونه نشان می دهد که مقاومت، در مواجهه با تهدیدات جدید، قادر به بازنگری و انطباق تاکتیکی خود است؛ مسئله ای که در فرض سازش تحقق نمی یابد.

از سوی دیگر، افزایش امنیت یا توانمندی یک طرف، می تواند به عنوان تهدیدی برای طرف مقابل تلقی شود و بالعکس. یعنی همان گونه که ما در حال ساختن امنیت هستیم، دشمن نیز در

حال ایجاد امنیت برای خود از طریق تخریب امنیت ما است. رقابت در حوزه امنیت، می تواند به تعادل و بازدارندگی منجر شود؛ به طور مثال تقویت موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در خلیج فارس، می تواند به تضعیف موقعیت دشمنان منطقه ای و فرمانطقه ای منجر شود. این رابطه متقابل که ضرورت هوشیاری و آمادگی دائمی را ایجاب می کند، در نتیجه مقاومت به دست آمده و موجب ایجاد تعادل امنیتی در برابر تهدیدات دشمن است؛ ولی در فرض سازش و ترک مقاومت، تعادل امنیتی از بین می رود و افزایش امنیت دشمن به قیمت نابودی امنیتی خودی تمام خواهد شد.

شواهد عینی

از سال ۲۰۲۴ میلادی افزایش توان دفاعی نیروهای مسلح یمن و متحدانشان در واکنش به حملات رژیم اسرائیل به نوار غزه، مستقیماً امنیت کشتیرانی اسرائیل را مختل کرد. این وضعیت، نمایانگر این اصل است که تقویت توان بازدارندگی یک طرف (یمن)، مستقیماً بر محاسبات امنیتی طرف دیگر (اسرائیل) تأثیر گذاشته و آن را با چالش مواجه می سازد. از سوی دیگر، تلاش های اسرائیل برای تأمین امنیت مسیرهای دریایی خود، منجر به تشدید تنش و درگیری شده است. این رابطه پویا نشان می دهد که «مقاومت» یک واکنش انفعالی نیست؛ بلکه یک اقدام فعال برای بازتعریف موازنه قدرت و تأمین منافع امنیتی در برابر تهدیدات است.

شاهد عینی دیگر افزایش قدرت موشکی و پهپادی ایران در برابر تهدیدات ایالات متحده آمریکاست که توانسته است تهدیدات آمریکا و اسرائیل علیه منافع ایران را تعدیل نموده و بازدارندگی ایجاد نماید. ایران امروز می تواند بابد و دقت بالایی موشک های بالستیک و کروز خود، بخش های حیاتی زیرساخت نظامی و اقتصادی دشمنان را در شعاع بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر هدف قرار دهد. این به معنای بالا رفتن هزینه هرگونه جنگ مستقیم علیه برای آمریکا و اسرائیل است؛ چرا که دیگر نمی توانند تنها به حمله یک طرفه و امن امیدوار باشند. پهپادهای شناسایی و رزمی نیز ایران را قادر ساخته اند که عمق دفاعی خود را تا فراتر از مرزها گسترش دهد. این توان، هم برای کشف تهدید پیش از وقوع و هم برای هدف گیری فوری نقاط حساس دشمن به کار می رود. این بازدارندگی واقعی نتیجه مقاومت است در حالی که نتیجه سازش، چیزی جز واگذاری قدرت دفاعی و افزایش تهدیدها نخواهد بود. در شرایط امروزی، مقاومت بر سر حفظ توان موشکی و پهپادی، نه فقط ایران را محفوظ تر کرده، بلکه این فناوری ها، امنیت و قدرت شریکان منطقه ای ایران را نیز ارتقا داده است.



گفت‌وگویی میان عقل، ایمان و آینده‌انسان

معرفی کتاب «الهیات و هوش مصنوعی»

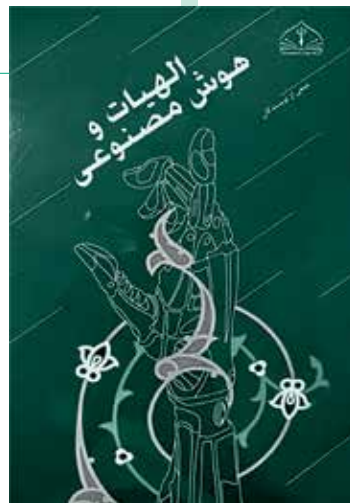
در عصری که هوش مصنوعی (AI) دیگر یک اصطلاح علمی - تخیلی نیست، بلکه واقعیتی روزمره است که از تشخیص چهره در گوشی‌های همراه تا تصمیم‌گیری‌های پزشکی و نظامی گسترده شده، سؤالات بنیادینی پیش می‌آید؛ مثلاً آیا ماشین می‌تواند ذهن داشته باشد؟ آیا می‌تواند آگاه باشد؟ آیا مسئولیت اخلاقی دارد؟ و مهم‌تر از همه: آیا این فناوری با باورهای دینی و الهیاتی ما - به ویژه در چارچوب اسلام - سازگار است یا در تضاد؟

کتاب «الهیات هوش مصنوعی» که برگرفته از نشست‌های تخصصی برگزار شده توسط «مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه‌های علمیه» است به همین نقطه تلاقی حساس و حیاتی پرداخته است. این اثر، مجموعه‌ای از گفتگوهای عمیق، چالشی و روشننگر است که ذهن خواننده را از دل تعاریف فنی هوش مصنوعی به قلب مباحث فلسفی، اخلاقی و کلامی هدایت می‌کند.

هوش مصنوعی، نه فقط ابزار؛ بلکه پدیده‌ای فرهنگ‌ساز

بخش آغازین کتاب با ریشه‌شناسی واژه «Artificial Intelligence»، نشان می‌دهد که هوش مصنوعی، صرفاً یک ابزار فنی نیست. «Artificial» به معنای «ساخته‌شده توسط انسان» و «Intelligence» به معنای «توانایی درک و تصمیم‌گیری» است. ترکیب این دو، ما را به سمت موجودی هدایت می‌کند که شبیه انسان فکر می‌کند یا حتی عاقلانه‌تر از او عمل می‌نماید؛ اما سؤال کلیدی اینجا است که آیا این «شباهت» یا «عملکرد عاقلانه» به معنای «آگاهی» و «اراده آزاد» است؟

این همان نقطه‌ای است که کتاب از بعد فنی به بعد فلسفی و الهیاتی می‌پردازد. از نظر ارائه دهندگان هوش مصنوعی نه به عنوان یک ربات فیزیکی، بلکه به عنوان یک «چالش معرفت‌شناختی و ارزشی» مطرح شده است.



سه رویکرد به اخلاق هوش مصنوعی

یکی از برجسته‌ترین بخش‌های کتاب، تحلیل «اخلاق هوش مصنوعی» از منظر اسلام است. سه رویکرد موجود، عبارتند از:

۱. رویکرد علوم شناختی که مدعی است خود ماشین می‌تواند مسئولیت اخلاقی بپذیرد (مثل قوانین رباتیک آسیموف). این دیدگاه با مبانی فلسفه اسلامی - که نفس و آگاهی را ویژه جسم طبیعی و انسان می‌داند - در

تعارض است.

۲. رویکرد فنی مهندسی که تلاش می‌کند ارزش‌های اخلاقی را به صورت کد و الگوریتم در ماشین تعبیه کند. این رویکرد قابل دفاع است، به شرطی که ارزش‌های تعبیه‌شده، ارزش‌های اسلامی (عدالت، کرامت انسانی، مسئولیت‌پذیری) باشند.

۳. رویکرد انسان‌محور که مخاطب اصلی باید‌ها و نباید‌های اخلاقی را انسان‌ها می‌داند؛ انسان‌هایی که این فناوری را طراحی، استفاده و نظارت می‌کنند. این رویکرد، نزدیک‌ترین و سازگارترین رویکرد با دیدگاه اسلامی است.

در اینجا، نقد جامعی از «توصیه‌نامه اخلاق هوش مصنوعی یونسکو» نیز ارائه می‌شود و نویسنده با استدلالی محکم نشان می‌دهد که مبانی اخلاقی این سند - که بر پایه نسبیت‌گرایی و قراردادی‌گرایی غربی است - با نظام ارزشی اسلام، که بر حقیقت‌گرایی و توحید استوار است، همخوانی ندارد. برای مثال، در حالی که یونسکو «کرامت انسانی» را بر اساس توافق جهانی تعریف می‌کند، قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». کرامت، هدیه‌ای الهی و ذاتی است، نه محصول توافق بشری.

هوش مصنوعی قوی: آیا ماشین می‌تواند «روح» داشته باشد؟

بحث «هوش مصنوعی قوی» (Strong AI) - یعنی ماشینی که واقعا آگاه است و ذهن دارد - یکی از جذاب‌ترین و چالش‌برانگیزترین بخش‌های

کتاب است. دکتر جی پی مورلند با استناد به فلسفه ذهن، سه ویژگی آگاهی را مطرح می‌کند:

۱. در آن حالت بودن چگونه است؟ (Qualia)
۲. دسترسی خصوصی به تجربه درونی
۳. دربارگی (قصیدیت).

او با استدلال «اتاق چینی» جان سرل نشان می‌دهد که یک رایانه، هرچقدر هم پیشرفته، تنها نمادها را دستکاری می‌کند و هرگز معنا را درک نمی‌کند. بنابراین، هوش مصنوعی قوی - به معنای واقعی کلمه - از نظر فلسفی و اسلامی غیرممکن است.

الهیات در عصر الگوریتم: خداوند خالق، انسان خالق مخلوق؟

یکی از عمیق‌ترین پرسش‌های کتاب این است: آیا ساختن موجودی هوشمند توسط انسان، نوعی «شرک در خالقیت» محسوب می‌شود؟ پاسخ کتاب با استناد به آیه «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶) است: هر آنچه انسان می‌سازد، در نهایت مخلوق خداوند است. انسان تنها ابزاری در دست خداوند است. این نگاه، نه تنها تعارضی با توحید ندارد، بلکه جایگاه انسان را به عنوان «خلیفه» و «مظهر صفات الهی» در جهان تأکید می‌کند.

جمع‌بندی: چراغ راهنمایی برای آینده‌ای مسئولانه

کتاب «الهیات هوش مصنوعی» یک اثر هشداردهنده نیست، بلکه یک اثر هدایت‌گر است. این کتاب به ما می‌آموزد که نباید از فناوری بترسیم، اما باید با آگاهی کامل و مبتنی بر ارزش‌های دینی و اخلاقی از آن استفاده کنیم. نویسندگان کتاب به وضوح نشان می‌دهند که هوش مصنوعی، چه به عنوان یک ابزار کارآمد در پزشکی و آموزش، و چه به عنوان یک چالش فلسفی در مورد ماهیت انسان، نیازمند «حکمرانی» است؛ حکمرانی‌ای که ریشه در فلسفه اسلامی، اخلاق الهی و مسئولیت‌پذیری انسان دارد.

این کتاب، پلی است میان دو جهان به ظاهر دور از هم: جهان سخت‌افزار و نرم‌افزار و جهان معنا و معرفت. برای هر کسی که می‌خواهد در عصر هوش مصنوعی، انسان بماند، نه به معنای مقاومت کورکورانه، بلکه به معنای پیشروی آگاهانه و ارزش‌محور، مطالعه این کتاب یک ضرورت است.

مشاهده

ماهمان ویژه، وبسایت مطالعاتی دانش جوان و پلایب جوان شماره سی و نه / شهریور ۱۴۰۴

۵



برای مردم غزه، چه باید کرد؟

مجله شهید

ماهنامه ویژه پوشش مطالعاتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره سی و نه / شهریور ۱۴۰۲

۶

رهبر انقلاب اسلامی با تاکید بر اینکه امروز دنیای اسلام و آزادگان جهان عزادار مردم غزه هستند، گفتند: مردم غزه مورد ظلم کسانی قرار گرفته‌اند که هیچ بویی از انسانیت نبرده‌اند و بر همین اساس بزرگترین وظیفه، حمایت از مردم مظلوم غزه و ایستادگی شجاعانه نیروهای مقاومت و حمایت از کسانی است که به مردم غزه کمک می‌کنند.

۴. تقویت روحیه مقاومت و امید
قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سست نشوید و غمگین نباشید، زیرا شما برترید اگر ایمان داشته باشید.» (آل عمران/۱۳۹)

تکلیف فردی و جمعی

تکلیف شرعی در قبال غزه، هم جنبه فردی دارد و هم جنبه جمعی. هر فرد مسلمان به اندازه توان و امکانات خود مسئول است که به هر نحوی که می‌تواند به مردم غزه یاری برساند. در بعد جمعی، بر حکومت‌های اسلامی و سازمان‌های بین‌المللی اسلامی نیز واجب است که با بسیج امکانات و توانایی‌ها، در جهت رفع ظلم از مردم غزه و حمایت از حقوق آنان گام بردارند.

در نهایت، احساس وظیفه و دردی که از شنیدن صدای مظلوم در انسان ایجاد می‌شود، یک حس فطری و انسانی است که دین اسلام آن را تقویت و بر آن تأکید می‌کند. بنابراین، تکلیف

ما در قبال غزه، در چارچوب اصول کلی یاری مظلوم و نهی از منکر، یک وظیفه شرعی و انسانی قطعی است.

با توجه به عدم اطلاع جامع و کافی از شرایط و معادلات منطقه، از سوی دیگر وجود انواع راهها و احتمالات یاری کردن، وظیفه ما اعتماد و پیروی از فرمان ولی جامعه و رهبری امت است که با احاطه به مبانی اسلامی یک سو و اخبار و ابعاد مختلف مسئله و شرایط ما و دشمنان اسلام از جهات دیگر، راه و وظیفه را مشخص می‌کنند.

این نوع کمک‌ها مصداق بارز «اطعام مسکین» و «رفع گرفتاری از مؤمن» است که در شرع بر آن تأکید فراوان شده است.

ج) حمایت سیاسی و دیپلماتیک

فشار بر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی برای توقف خشونت، رفع محاصره، و احقاق حقوق مردم غزه. این شامل شرکت در تظاهرات مسالمت‌آمیز، امضای کارزارهای حمایتی، و فشار بر نمایندگان سیاسی برای اتخاذ مواضع قاطع است.

د) دعا و تضرع

دعا برای رفع بلا، پیروزی مظلومان و نابودی ظالمان، اگرچه ممکن است در ظاهر کم‌اثر به نظر برسد، اما در فرهنگ دینی اهمیت فراوانی دارد و می‌تواند تأثیرات معنوی و حتی مادی داشته باشد.

ه) یاری عملی و دفاعی (جهاد)

در شرایطی که راه دیگری برای دفع ظلم نباشد و توانایی و شرایط فراهم باشد، دفاع مسلحانه و جهاد برای دفع ظلم و اشغال، وظیفه شرعی است. البته این مرتبه دارای شرایط و فروع خاص خود در فقه است و تشخیص مصداق آن بر عهده ولی فقیه یا فقها است.

۳. فتوای مراجع تقلید

مراجع تقلید نیز در فتاوا و بیانه‌های خود بر وجوب یاری مردم غزه تأکید کرده‌اند. عموماً آنها بر لزوم حمایت‌های همه‌جانبه

از مردم فلسطین، کمک‌های مالی و انسانی، روشنگری و محکومیت جنایات رژیم صهیونیستی تأکید دارند. برخی از مراجع، کمک مالی به مردم مظلوم فلسطین را از مصادیق صدقات واجبه و یا از اولویت‌های کمک به فقرا دانسته‌اند.

آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به درخواست راهنمایی برای خواندن برخی ادعیه جهت کسب فتح نهایی برای این جبهه و دفع شر رژیم صهیونی، خواندن «سوره فتح»، «دعای چهاردهم صحیفه سجاده» و «دعای توسل» را توصیه کردند.

دین می‌گوید صدای کمک مظلوم را شنیدید باید کمک کنید. اکنون تکلیف مردم مسلمان در مورد غزه چیست؟

از نظر شرعی، وظیفه مسلمانان در قبال ظلم و یاری مظلوم، یک اصل اساسی و محوری است. در خصوص وضعیت غزه و ظلمی که بر مردم آن روا داشته می‌شود، می‌توان از چند منظر به وظایف شرعی پرداخت.

۱. یاری مظلوم و مقابله با ظلم

الف) وجوب یاری مظلوم

آیات و روایات متعددی بر وجوب یاری مظلوم و نهی از ظلم تأکید دارند. پیامبر اکرم می‌فرماید: «کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نرزد، از آنان نیست». این حدیث، یک وظیفه عام برای مسلمانان در قبال یکدیگر ترسیم می‌کند.

ب) نهی از ظلم و سکوت در برابر آن

سکوت در برابر ظلم و عدم یاری مظلوم، خود نوعی همدستی با ظالم محسوب می‌شود و در روایات به شدت مذمت شده است. امام علی می‌فرماید: «كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

۲. مراتب و انواع یاری

یاری مظلوم می‌تواند مراتب و اشکال مختلفی داشته باشد، بسته به توانایی و شرایط فردی و جمعی

الف) یاری زبانی و روشنگری (جهاد تبیین)

این شامل آگاهی‌بخشی، افشای جنایات، دفاع از حقانیت مظلوم و بیان واقعیت‌ها در مجامع بین‌المللی و رسانه‌هاست. در زمانه‌ای که جنگ روانی و رسانه‌ای بخش مهمی از درگیری‌ها را تشکیل می‌دهد، تبیین و روشن‌گری می‌تواند تأثیر بسزایی داشته باشد.

ب) حمایت مالی و انسانی (کمک‌های بشردوستانه)

ارسال کمک‌های دارویی، غذایی، پزشکی و سایر مایحتاج ضروری برای مردم تحت محاصره و آسیب‌دیده، از وظایف مهم شرعی و انسانی است.

نقدی بر دیدگاه‌های اخیر یکی از کنش‌گران سیاسی

در شرایطی که منطقه خاورمیانه در التهابی ژئوپلیتیک و صف‌بندی‌های خصمانه قرار دارد و کشور با چالش‌های پیچیده داخلی و فشارهای فزاینده خارجی مواجه است، انتظار می‌رود کنش‌گران سیاسی، فارغ از وابستگی‌های جناحی، مصالح ملی را بر اولویت‌های حزبی ترجیح داده و با ارائه تصویرهای گزینشی، نامنسجم و نادرست از واقعیت‌های ایران، زمینه را برای سوءبرداشت‌های سیاسی، فشارهای بین‌المللی و افکار عمومی مسموم فراهم نیاورند؛ اما گاهی شاهد انتشار دیدگاه‌هایی هستیم که بدون توجه به این توصیه‌ها و بی‌آنکه تصویری واقع‌بینانه از شرایط خطیر و پیچیده امروز کشور را در ذهن بگذرانند، به طرح مسائلی می‌پردازند که صرف نظر از جهت‌گیری سیاسی باید در پاسخ، نکاتی عرضه شود.

۱. تحلیل مسئولیت‌ها و ساختار قدرت

برخی تحلیل‌ها، مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، دیپلماتیک و اجتماعی را به گونه‌ای ساختاری، ناشی از «راهبردها و محاسبات رهبری» تلقی می‌کنند. حال آن‌که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، رهبری سیاست‌های کلی نظام را پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام تعیین می‌کند. در عمل، اجرای این سیاست‌ها توسط دولت، مجلس و قوه قضاییه انجام می‌شود و کنترل نهادهای اجرایی خارج از حدود اختیارات رهبری است. از این رو، نسبت دادن تمام کاستی‌های اقتصادی و سیاسی کشور به رهبری، نوعی فراقلمی آگاهانه یا غافلانه از مسئولیت سایر نهادها، از جمله دولت‌های وقت است. به بیان دیگر، اگرچه رهبری رأس نظام است، اما نمی‌توان به گونه‌ای تقلیل‌گرایانه، هر کاستی و ناکارآمدی که در کشور مشاهده می‌شود را به وی فروکاست و از نقش دولت‌های وقت، مجلس، و نهادهای اجرایی اغماض کرد. مضاف بر اینکه چنین تحلیلی با نظریه تفکیک قوا و ساختار حقیقی حکومت در تعارض است.

۲. مواجبه با تحریم‌ها و دیپلماسی

ادعای تلویحی مبنی بر اینکه ترک مذاکره با آمریکا عامل تحریم‌ها و فشارهاست، تحلیلی ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد. این دیدگاه هم عوامل ساختاری تحریم‌ها (از جمله نفوذ لابی‌های صهیونیستی، رقابت ژئوپلیتیک آمریکا با قدرت‌های مستقل، و تجربه تاریخی خیانت‌ها) و هم منطق دفاع از منافع ملی در برابر امتیازدهی یک طرفه را نادیده می‌گیرد.

طرح ادعای ترک میز مذاکره و فرصت‌سوزی در برابر آمریکا، بدون در نظر گرفتن سابقه پر فراز و فرود مذاکرات ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۵، نقض مکرر تعهدات غرب، و فقدان ضمانت اجرایی در توافقات پیشین مطرح می‌شود. خروج ایالات متحده از برجام، با وجود پایبندی کامل ایران (گزارش‌های ۱۵ گانه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی گواه آنند)، شاهدهی است متقن بر اینکه در نظام بین‌الملل آنچه ضامن موفقیت دیپلماسی است، نه صرفاً

«انعطاف»، که قدرت بازدارندگی، انسجام داخلی و اقتدار ساختاری است.

۳. مشروعیت سیاسی و رضایت عمومی

سوالی که مطرح می‌شود، این است که آیا مشروعیت سیاسی در گرو رضایت ۱۰۰ درصدی تمام آحاد ملت است؟ در هیچ نظام سیاسی جهان، رضایت مطلق وجود ندارد. به عنوان مثال، در آمریکا، تنها ۲۵ درصد مردم در انتخابات میاندوره‌ای کنگره شرکت می‌کنند. آیا این به معنای سقوط دموکراسی ادعایی آنهاست؟ مشروعیت سیاسی، ترکیبی از قانونیت، کارآمدی، مقبولیت نسبی و توان مدیریت بحران‌هاست، نه صرفاً درصد مشارکت در انتخابات.

۴. رفتارندوم و اصلاح قانون اساسی، مسیرها و الزامات

درخواست رفتارندوم برای تغییر نظام، از مطالبات همیشگی برخی گروه‌هاست. این مطالبه در شرایطی مطرح می‌شود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی، امکان اصلاح قانون اساسی از طریق مسیرهای معین (اصل ۱۷۷) پیش‌بینی شده است. اگر هدف، اصلاح است و نه براندازی، چرا از سازوکار قانونی آن استفاده نشود؟ برگزاری رفتارندوم برای حذف ولایت فقیه نیز، پیش از اصلاح قانون اساسی و از طریق مجلس مؤسسان، خود نقض قانون اساسی فعلی است و فاقد مشروعیت است، مگر با لغو قانون اساسی فعلی که در برخی وضعیت‌های حاد نوعی شورش سیاسی است، نه اصلاح. پیشنهاد برگزاری همه‌پرسی یا تشکیل مجلس مؤسسان، اگرچه از

نظر شکلی در اصل ۵۹ و اصل ۱۷۷ قانون اساسی پیش‌بینی شده، اما مکانیسم‌های آن منوط به خواست نظام سیاسی است. هیچ نظام سیاسی‌ای را نمی‌توان یافت که اجازه رفتارندومی را با هدف تغییر ماهیت نظام سیاسی، خارج از مسیرهای قانونی آن داده یا برگزار کرده باشد.

نکته مهم‌تر آن‌که، تغییر در نظام حقوق اساسی، مستلزم اجماع نخبگان، ثبات نسبی سیاسی، و مشارکت فراگیر مدنی

است. در غیر این صورت، تجربه تاریخی کشورهایی چون لیبی، عراق، و مصر نشان می‌دهد که هرگونه دگرگونی ساختاری بدون انسجام ملی، می‌تواند به فروپاشی نظم موجود و ورود به چرخه بی‌ثباتی و مداخله خارجی منجر گردد.

۵. درخواست‌های ساختار شکنانه و پیامدهای آن

عنوان و ادعاهای گستاخانه مبنی بر استعفای رهبری و یا تشکیل مجلس مؤسسان بر پایه «انتخابات آزاد»، فارغ از این که فاقد مبنای حقوقی روشن است، بدون تعریف دقیق از سازوکار اجرایی، ضمانت‌های امنیتی، و مرز بین اعتراض مدنی و عملیات براندازانه، عملاً نسخه‌ای برای بی‌ثبات‌سازی کشور تجویز می‌کند. ضمن اینکه شرایط آن در اصل ۱۱۱ قانون اساسی آمده است. حتی اگر امکان بازنگری در برخی اصول قانون اساسی وجود داشته باشد، این فرآیند باید از درون ساختار رسمی نظام آغاز گردد، نه از مسیرهای فراقانونی و فاقد پشتوانه نهادی.

۶. کارآمدی نظریه ولایت فقیه در بحران‌ها

در وقایع نظیر جنگ دوازده روزه، فرصت مناسبی برای درک کارآمدی نظریه ولایت فقیه فراهم آمد. چگونه می‌توان در کنار نقش مؤثر مردم و نیروهای نظامی، چشم را بر نقش پervasبت رهبری بست؟ نقشی که باعث شد آحاد مردم با سالیق مختلف بر محور دفاع از ایران جمع شوند و از یکپارچگی و استقلال آن دفاع کنند. نباید خواسته‌های درونی، چشم را بر واقعیت‌ها بیندود.

تحریف واقعیت شروع جنگ تحمیلی

شبهه: برخی، شعار صدور انقلاب را عامل تحریک صدام و حمله به کشورمان دانسته و با استناد به برخی سخنان حضرت امام، آن را دخالت در امور داخلی عراق برشمرده و کشور ما را مقصر در شروع جنگ می‌دانند.

چنین نگاهی بدون توجه به رویدادهای پیش از شروع جنگ تحمیلی، مستندات و مدارک و تحرکات رژیم بعث در صدد سفیدشویی صدام و متهم کردن کشورمان است. این در حالی است که:

۱. طبق آمار وزارت خارجه کشورمان، عراق از ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ تا پایان مرداد ۱۳۵۹، ۳۷۹ بار به مرزهای زمینی، دریایی و هوایی ایران تجاوز کرده است.^۱ بمباران منطقه مرزی سیرین، ۸ اسفند ۱۳۵۷ تیراندازی نیروهای مرزی عراق به پاسگاه‌های مرزی ایران و تجاوز هوایی هواپیماهای این کشور به حریم هوایی ایران، ۱۵ خرداد ماه ۱۳۵۸ حمله به دو پاسگاه مرزی تنگاب‌نو و خسروی در نوار مرزی قصر شیرین، ۹ فروردین ۱۳۵۹ بمباران قصر شیرین، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ چند نمونه کوچک از صدها مورد تجاوزات رژیم بعث است. بعضی از این تحرکات به ماه نخست پیروزی انقلاب اسلامی بر می‌گردد؛ در حالی که شعار صدور انقلاب را حضرت امام در بهمن سال ۱۳۵۸ مطرح فرمودند، بنابراین طرح این شعار را نمی‌توان عامل تحریک صدام دانست.

سخنانی که از حضرت امام مبنی بر دعوت مردم عراق به راهپیمایی و... فرمودند، نمی‌تواند عامل تحریک به آغاز جنگ باشد؛ زیرا این سخنان، چند روز بعد از آغاز جنگ تحمیلی چهارم مهر ماه ۱۳۵۹ و در واکنش به جنایات داخلی و خارجی صدام و رژیم بعثی عراق ایراد شده است. برخلاف ادعاهای مطرح شده، این صدام بود که به دخالت مستقیم و توطئه عملیاتی در ایران مشغول بود.

۲. سخنانی که از حضرت امام مبنی بر دعوت مردم عراق به راهپیمایی و... فرمودند، نمی‌تواند عامل تحریک به آغاز جنگ باشد؛ زیرا این سخنان، چند روز بعد از آغاز جنگ تحمیلی چهارم مهر ماه ۱۳۵۹ و در واکنش به جنایات داخلی و خارجی صدام و رژیم بعثی عراق ایراد شده است. برخلاف ادعاهای مطرح شده، این صدام بود که به دخالت مستقیم و توطئه عملیاتی در ایران مشغول بود. اخراج هزاران ایرانی از عراق در نیمه دوم ۱۳۵۸، توزیع اسلحه بین عوامل ضدانقلاب، حمایت از بمب‌گذاران و طراحی انفجارهای مکرر در خطوط راه آهن و تأسیسات نفتی؛ انتخاب اسامی معجول برای شهرهای ایران در نقشه‌ها و کتاب‌های درسی و...^۲ گوشه‌ای از اقدامات صدام برای فراهم آوردن زمینه یک تهاجم گسترده نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران بود.

۳. اگر تهاجم صدام به خاک کشورمان، به دلیل تلاش کشورمان برای مداخله در امور داخلی این کشور بود، باید در سخنان صدام و گزارش‌های روی آن مانور داده می‌شد؛ در حالی که نه صدام و نه حامیان وی و نه سازمان‌های بین‌المللی حتی در زمانی که تلاش داشتند تا از معرفی صدام به عنوان متجاوز و آغازگر جنگ طفره روند و یا جمهوری اسلامی ایران را به عنوان متهم مطرح نمایند، به مداخلات جمهوری اسلامی ایران در امور داخلی عراق به عنوان بهانه و آغاز جنگ اشاره

نکرده‌اند.

۴. همان گونه که حضرت امام بارها تصریح نمود، منظور از صدور انقلاب، صدور پیام و فرهنگ انقلاب بود؛ نه تعرض به سایر کشورها. به عنوان نمونه ایشان فرمودند: «ما که می‌گوییم انقلابمان را می‌خواهیم صادر کنیم... نمی‌خواهیم شمشیر بکشیم و تفنگ بکشیم و حمله کنیم. عراق با ما الآن مدتهاست دارد حمله می‌کند و ما هیچ حمله‌ای به آنها نمی‌کنیم. آنها حمله می‌کنند ما دفاع می‌کنیم. دفاع لازم است. ما می‌خواهیم که این انقلابمان را، انقلاب فرهنگی مان را، انقلاب اسلامی مان را به همه ممالک اسلامی صادر کنیم.»^۳

بر این اساس، این تهاجم، نقشه‌ای از پیش طراحی شده بود که در راستای اهداف جاه طلبانه صدام و با حمایت و کمک اربابانش با هدف مقابله با انقلاب اسلامی راه افتاد و زمانی که هیچ سخنی از جانب حضرت امام خمینی (ره) در زمینه صدور انقلاب و امثال اینها بیان نشده بود، رژیم بعث تحرکات گسترده‌ای را برای زمینه چینی جنگ آغاز کرده بود.

پی‌نوشت:

۱. منوچهر پارسا دوست، نقش عراق در شروع جنگ، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹، ص ۳۳۴
۲. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۸، ص ۸.
۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۳/۱۹.
۴. هادی نخعی، روز شمار جنگ ایران و عراق؛ زمینه‌سازی، کتاب هفتم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۶۳.
۵. روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۳/۱۳.
۶. تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، وزارت امور خارجه اداره کل امور حقوقی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۷
۷. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۹۱۹۰

